

# ژک لکان

ترجمه ی فارسی یک سخنرانی جذاب و سوال برانگیز از ژک لکان!

## سخنان پایانی لکان در اختتامیه ی کنگره ی «انتقال»

Schlusswort zum Kongress „Die Übermittlung“

مترجم: داریوش برادری (کارشناس ارشد روانشناسی/ روان درمانگر)

(کنگره ی «انتقال» در ۹ جولای ۱۹۷۸ در پاریس برگزار شد و لکان سخنرانی اختتام کنگره را انجام داد که متنش را در ذیل و ترجمه شده به فارسی می یابید. «کنگره ی انتقال» به بحث چگونگی ورود به مقام و مکان رسمی روانکاو پرداخته بود، و به زوایای مختلف حقوقی/عملی/روانشناختی این پروسه ی آموزشی و دگرذیبی به نقش روانکاو. همزمان لکان در همین سخنرانی کوتاه به نکاتی ساختارشکن و قوی می پردازد که باعث شد آن را ترجمه بکنم. بویژه که او اینجا از جمله اشاره به این امر مهم می کند که هر روانکاو یا روان درمانگری در واقع مجبور است «روانکاو» را از نو بیافریند یا بازبیافریند. زیرا انتقال تجربه و دانش روانکاو عملی غیرممکن است. باید وارد این منظر و آموزش شد، قواعدش را یاد گرفت، بشخصه دوران «روانکاو شخصی» را گذارند و در چهارچوب ساختار کلی دیسکورس حاکم بر روانکاو حال او را به شیوه ی خویش از نو آفرید، یا به شکلی نو و متفاوت از دیگران آفرید. همانطور که لکان این کار را می کند و مکتب و شیوه ای نو و ساختارشکن از روانکاو می آفریند که همیشه سوال برانگیز و دردسرفرین است و به این خاطر نیز او از انجمن جهانی روانکاوان اخراج می شود. همزمان او در این سخنان پایانی چالشانه و تودرتو به انجمن جهانی روانکاوان انتقاد می کند که او را بجرم نظریات و شیوه کارهای نو اخراج کرده اند و همچنین حتی به شیوه های انتخاب روانکاو در گروه و انجمن پاریس و هواداران راه خودش انتقاد می کند. به کمک این متن پی می بریم، که چرا برای دستیابی به شیوه ی روانکاو یا روان درمانی قوی و یا برای دستیابی به قدرت نقادی قوی باید تن به راه و تکینگی خاص خویش و به سینتھوم خویش بدهیم. اینکه استیل متفاوت همان نماد فردیت و راه متفاوت است. نکته ی مهمی که تجربه و جستجوی من در مسیر بیست و هشت ساله ی شغل و فعالیت در عرصه ی روانشناسی و سپس روان درمانی از سال ۱۹۹۲ تاکنون تایید می کند. به این دلیل نیز از هفده هیجده سال پیش به مباحث لکانی پرداختم و آن را هرچه بیشتر و مداوم تا به امروز در کار عملی روانکاو و در نوع نگاه و نقد وارد و جاری کرده ام و این دیدار و مواجهه شدن با لکان و نظریات پایانی نداشته و ندارد. زیرا نه تنها در نهایت هر منظری به لکان یک تاویل و گشایشی به متن باز «لکان» است، بلکه بناچار هر تاویل ضعیف یا دچار فقدانهای شدید مرتب محکوم به خطا رفتن است و بهایش گرفتاری در پیچ و خمهای نظریات لکان است. همانطور که همیشه بایستی فقدانها و ابهامهایی باقی بماند تا دیالوگ و گفتگو و چالش با متن لکانی ادامه بیابد و از این مسیر هم نقد روانکاوانه و هم پراکسیس و عمل روانکاوانه یا روان درمانه جلوتر برود. زیرا بقول لکان «همان زمان که به چیزی می نگری، زل زده می شوی و این نگاه شخصیت ترا یا قدرت و ضعف بنیادین نگاه و راه و چشم انداز ترا می آفریند». زیرا هر چیزی بهایی دارد و بهایش به قول لکان بر جسم و جان و متون ما حک می شود. این اخلاق تمنامندی لکان و قانون «نام پدر» است.)

ابن متن را از آلمانی به فارسی و بر اساس ترجمه ی آلمانی «رولف نمیتز» در سایت «لکان را رمز زدایی بکنیم» ترجمه کرده ام. رولف نمیتز لکان شناس معروف آلمانی است و او این متن را از فرانسه به آلمانی در سال ۲۰۱۹ ترجمه کرده است. توضیحات در پرانتز و بنام مترجم در متن. و توضیحات شماره گذاری شده در متن که در آخر متن آمده است، از مترجم ایرانی یعنی از من است تا نظرات لکان بهتر فهمیده بشود. سپس لینک ترجمه ی آلمانی و توضیحات تکمیلی رولف نمیتز به فارسی آمده است. فقط جاهایی در پرانتز چیزهایی اضافه کرده ام.)

## ژک لکان

من قرار است این کنگره را به پایان برسانم. حداقل به این ترتیب برنامه ریزی شده بود.

فریود تلاش زیادی برای انتقال روانکاو، برای و آگذاری یا ترا-فرستی روانکاو انجام داد. کمیته ای که او مسئول این کار کرده بود، بعدها تبدیل به انجمن جهانی روانکاو شد. به ای ب آ. من باید بگویم که انجمن جهانی روانکاو، همانطور که دوست ما استوارت اشناپدر دیروز بیان کرد، در لحظه ی حاضر به اندازه ی کافی شجاع نیست. مسلم است که این کنگره با این سالن مملو از شرکت کننده چیزی را نمایندگی می کند که در واقع به جبران خسارت (عدم شجاعت. مترجم) انجمن جهانی روانکاو می پردازد.

فروید. با اشاره به کسانی که آنها را «باند یا گروه» خویش می‌نامید (اعضای کمیته ی اول چون ارنست جونز، کارل ابراهام و فرنجی و غیره. مترجم)، باندی که فرانسوی باید اینجا با «سا باند» نوشته بشود، بدون اینکه بدانیم که آیا «سا» اینجا «س-ا» نوشته می‌شود، اس ( لکان اینجا به زعم رولف نمیتز در بخش توضیحات با طنزی مستتر از شق شدن غرور و آلت این کمیته مخفی اولیه برای جلوگیری از مسخ و انشعاب روانکاو ی سخن می‌گوید. البته برخی از آنها بعداً خودشان انشعاب می‌دهند یا نظریه فروید را کم اثر و مسخ می‌کنند. مترجم).

فروید همانطور که می‌دانید، این داستان عجیب و غریبی را که «ضمیر ناآگاه» نامیده می‌شود، اختراع کرد و ضمیر ناآگاه شاید یک جنون فرویدی باشد. ضمیر ناآگاه همه چیز را توضیح و تفسیر می‌کند، همانطور که کسی چون «کارل پوپر» این را خوب نشان می‌دهد. اینکه ضمیر ناآگاه بیش از حد توضیح می‌دهد، این یک نگرشی است که نمی‌توان ردش کرد. ( به بخش توضیحات بنگرید. منظور انتقاد کارل پوپر به غیر علمی بودن روانکاو ی فروید است و اینکه نمی‌توان رد یا آزمایشش کرد. چون برای همه چیز توضیح دارد، از خواب تا مباحث سیاسی. بی‌انکه خطای کارل پوپر را فراموش کرد. مترجم)

با ما در مورد «رابطه ی جنسی بدون سوژه» صحبت کرده اند. آیا این بدان معنی است که اگر رابطه جنسی وجود داشته باشد، آنگاه هیچ سوژه ایی را با خویش به همراه نمی‌آورد؟

این نظریه اما به این معناست که زیاده روی بکنیم؛ از رابطه ی جنسی، که گفته ام، وجود ندارد، این اعتقاد و باور وجود دارد که او به توضیح آن چیزی بپردازد که «نویروز» یا روان نژندی نامیده می‌شود. بنابراین سعی کردم دریابم که اینها چی هستند، این نویروزها ( مثل نویروز وسواس یا هیستری و فوبی. مترجم)؟ من سعی کردم آنها را از طریق آنچه توضیح بدهم که آموزه ی (روانکاو ی. مترجم) نامیده می‌شود. از آنجا که من توانسته ام این همه شرکت کننده را داشته باشم، یا از پشتیبانی این همه نیروی کمکی برخوردار باشم، پس می‌توان فرض کرد که این تدریس و آموزه دارای موفقیت و اعتبار خاصی بوده است.

من باید بگویم که این نیروهای کمکی، این شرکت کنندگان، که باید بهشان گفت (همان بهتر که. مترجم) « به من کمک نکنید»، در واقع کمکی برای من نیستند. در میان این تماشاگران من خویش را بویژه تنها احساس می‌کنم. من بخصوص میان آنها احساس تنهایی می‌کنم، زیرا افرادی که من به عنوان «روانکاو» با آنها سروکار دارم، کسانی که آنها را «مراجعه کنندگان» من برای معالجه ی روانکاو ی می‌نامند، رابطه ی کاملاً متفاوتی از این شرکت کنندگان با من دارند. آنها ( بیمارانش. مترجم) سعی می‌کنند که به من بگویند که چه چیزی نزد آنها دچار اختلال است، یا خوب کار نمی‌کند.

و نویروزها، که واقعا وجود دارند. منظور من این است که کاملاً معلوم نیست که آیا نویروز هیستری همیشه وجود دارد، اما مطمئناً یک نویروز دیگر وجود دارد، یعنی آنچه که به عنوان یک نویروز یا اختلال اجباری/ وسواسی نامیده می‌شود. ( مثل فیگور معروف هنریش هاملت. به سمینار «تراژدی تمنامندی» از لکان مراجعه بکنید. مترجم) این افرادی که نزد من می‌آیند و سعی می‌کنند چیزی را به من بگویند - باید اما گفت که من همیشه به آنها جواب نمی‌دهم. - من سعی می‌کنم که (در جلسه ی روانکاو ی. مترجم) اتفاقی بیفتد، حداقل آرزو می‌کنم این اتفاق بیفتد. من می‌خواهم این اتفاق بیفتد و باید در واقع گفت که بسیاری از روانکاو ان کارشان تا این حد فهمیده و تقلیل داده می‌شود.

به همین دلیل من سعی کردم یک یا دو توصیف در این باره بدست بیاورم که فرد چگونه «روانکاو، سایکوانالیست» می‌شود. اینکه چه عواملی باعث می‌شود که پس از اینکه فردی یک «مراجعه کننده و تحت تحلیل روانکاو ی» بوده است، حال به «روانکاو» تبدیل می‌شود؟

من باید بگویم که شروع به طرح سوالاتی از خودم در این مورد کردم، و به همین دلیل پیشنهاد خودم را ارائه دادم. اینکه این روشی ( برای انتخاب روانکاو ان. مترجم) اجرا و معتبر بشود که به آن «پاسه» یا «گذار» می‌گویند. روشی که در آن من به چیزی اعتماد می‌کنم که به آن "انتقال" گفته شود. اگر که اصلاً انتقال روانکاو ی ممکن باشد ۱.

به طوری که اکنون به این باور رسیده ام که : روانکاو ی قابل انتقال نیست. این خیلی آزار دهنده است. بسیار آزار دهنده است که هر روانکاو ی مجبور می‌شود - زیرا او بایستی مجبور به این کار بشود - که روانکاو ی را از نو اختراع بکند یا از نو باز یابد.

اگر من در شهر لیل گفتم که «گذار» ( شیوه ی گذار به مقام روانکاو. مترجم) مرا ناامید کرده است، به این دلیل است که لازم است که هر روانکاو، - بسته به آنچه که او از دوران آموزش روانکاویش قادر به استخراج بوده است -، روانکاو ی را از نو تبیین بکند. اینکه

هر روانکاو مجبور است از نو این را اختراع بکند یا بدست بیاورد که روانکاو یا پسیکوانالیز چگونه می تواند ادامه حیات داشته باشد؟<sup>۲</sup>

من اما سعی کردم که به این بحث اساسی مقدار بیشتری جسمیت ببخشیم و به این خاطر انواعی از شیوه های نگارش را اختراع کردم یا پیدا کردم، مانند حرف «اس» ( سوژه ی نفسانی در ترمینولوژی لکان. مترجم)، که راه دست یابی به «آ بزرگ» ( ترم دیگری بزرگ یا غیر نزد لکان. مترجم) را مسدود می کند. راه دست یابی به چیزی را مسدود می کند که من دیگری بزرگ می نامم، زیرا این همان «اس» است، که با آن من اسم دال (سیگنیفیکانت. مترجم) را علامت گذاری می کنم. اسم دالی که دیگری بزرگ را مسدود و غیرقابل دست یابی می سازد. من منظورم همین چیزی است که گاه و بیگاه بیان کرده ام، اینکه «اسم دال (سیگنیفیکانت) این عملکرد را دارد که سوژه را نمایندگی می کند، اما فقط برای یک اسم دال دیگر.<sup>۳</sup>».

حداقل این چیزی است که من گفته ام و این یک امر مسلم است که من این را گفته ام. این به چه معناست؟ این بدان معنی است که در «دیگری بزرگ یا غیر» هیچ اسم دال دیگری وجود ندارد. اینکه همانطور که فرمول بندی کرده ام، تنها یک مونولوگ وجود دارد.<sup>۴</sup>

بنابراین چطور است که افرادی هستند که به کمک عملیات یا کارگش اسم دال (سیگنیفیکانت) خوب می شوند؟ زیرا موضوع مهم و محوری همین است. اینکه، افرادی هستند که ( از طریق روانکاو. مترجم) سالم می شوند، این یک واقعیت است. فروید به وضوح تأکید کرده است که «روانکاو» نباید گرفتار این آرزو باشد که «شفا بدهد، بهبود یا درمان بدهد». با این حال، این یک واقعیت است که افرادی هستند که به خوبی بهبود می یابند، نه تنها از نوروژ (یا اختلال روان نژندی چون وسواس. مترجم) شفا می یابند بلکه حتی از «انحراف جنسی (چون سادیسم و مازوخیسم یا فتیشیسم. مترجم) بهبودی می یابند.<sup>۵</sup>

این چطور ممکن است؟ با وجود آنچه در مورد آن گفتم - من چیزی در مورد آن نمی دانم.

اینجا موضوع فریبکاری و کلک زدن در میان است. چگونه می توانید چیزی را در گوش سوژه ای زمزمه بکنید که نزد شما برای روانکاو می آید، چیزی که قادر به آن باشد که او را شفا بدهد؟ این یک سوال از تجربه است، که در آن چیزی نقشی مهم بازی می کند که من به آن نام «سوژه باید بداند» را داده ام. سوژه ای که به او دانش و شناختی فرض و القاء می شود یک سوژه ی به فرض گرفته شده، در واقع یک مضاعف سازی سوژه است. سوژه ای که به او دانشی اعطاء و فرض شده حساب می شود (صاحب دانش و شناختی خاص قلمداد می شود. مترجم). او کسی است که می داند. او این ترفند و کلک را می شناسد - زیرا که من قبل از این از یک فریبکاری صحبت کرده ام - او این ترفند را می شناسد، روشی که به کمکش یک نوروژ (اختلال روان نژندی) درمان می شود.<sup>۶</sup>

باید بگویم که در مسیر «گذار به روانکاو شدن» این توانایی به درمان توسط هیچ چیز نشان داده نمی شود. من باید بگویم که در گذار (در مسیر گذار دانش آموز روانکاو به روانکاو رسمی. مترجم) هیچ چیزی این را ثابت می کند که سوژه می داند چگونه یک نوروژ را درمان بکند. من هنوز هم منتظر این هستم که در این مورد چیزی مرا روشن کند.

من می خواهم با کمال میل این را بدانم، آنهم از کسی که در «گذار» می تواند نمونه یا سندی ارائه بدهد، که یک سوژه، زیرا اینجا موضوع سوژه در میان است، قادر به تولید چیزی بیش از آن است که من مایلم آن را پیچ و راجی معمولی بنامم. زیرا همه چیز بدور همین می گردد. اگر روانکاو فقط در حال و راجی و حرف زدن است، می توانید مطمئن باشید که تیرش به خطا می رود، شلیک تیری که بدنبال این است که نتیجه را فسخ و برطرف بکند، بنابراین بدنبال برطرف کردن آن چیزی است که به آن عارضه یا سیمپتوم می گویند.<sup>۷</sup>

من سعی کرده ام، در مورد سیمپتوم یا «عارضه» چیزی بیشتر از دیگران بگویم. من حتی او را به زبان املائی قدیمیش نوشتم.

چرا من او را (سیمپتوم را. مترجم) اینگونه انتخاب کردم، به عنوان سینتهوم. اس. ای، ان، ت، ه، و، م. توضیح این مسئله کمی طول می کشد. برای اینکه نام سیمپتوم را تحکیم و استواری ببخشم، او را به شکل «سینتهوم» انتخاب کردم. باوجود اینکه این نام در شرایط کنونی- کسی واقعا نمی داند که چرا- هنوز به حالت «سیمپتوم» یا عارضه تلفظ می شود. یعنی به گونه ایی که توسط آن افتادن یا سقوط توسط چیزی برانگیخته می شود، «بتوما» ( به یونانی. مترجم) یعنی «سقوط» ۸.

چیزی که با هم می افتد، چیزهایی که با هم جمع می شوند و پیوند می خورند، در واقع چیز یا موردی است که با گروه (انزمیل)، با کلیت، هیچ ارتباطی ندارد. یک سینتهوم یک افتادن نیست، یک سقوط نیست، حتی اگر اینگونه به نظر بیاید.

این تا جایی پیش می رود که تصور می کنم هر کسی مثل شما که اینجاست، به عنوان سینتهوم هر کدام سینتهوم خاص خودش را دارد. یک سینتهوم مردانه وجود دارد و یک سینتهوم زنانه ( اوی مردانه- سینتهوم، اوی زنانه- سینتهوم. مترجم). این همه ی آن چیزی است که از آنچه رابطه ی جنسی نامیده می شود، باقی می ماند. رابطه ی جنسی یک رابطه ی بینابینی میان سینتهومهای مردانه/زنانه است. ۹.

به همین دلیل است که اسم دال (سیگنیفیکانت)، به همین گونه به نظم سینتهوم تعلق دارد، یا می توانیم حال حدس بزنیم که چرا اسم دال می تواند تاثیرگذار باشد ( در معالجه ی روانکاوانه. مترجم). بر همین اساس اینگونه است که ما می توانیم حدس بزنیم که اسم دال چگونه می تواند اثر خود را بگذارد، یعنی توسط وساطت سینتهوم.

بنابر این چگونه می توانید ویروس این سینتوم را در قالب اسم دال ( با دیگری و غیر. مترجم) مروده و پیامرسانی بکنید؟ این همان چیزی است که من سعی کرده ام در تمام سمینارهایم توضیح دهم.

فکر نمی کنم امروز بتوانم چیز بیشتری در این مورد بگویم.

پایان سخنرانی پایانی از لکان در کنگره ی «انتقال».

توضیحات از مترجم ایرانی برای درک بهتر متن:

۱۱

منظور لکان، مقررات تابید فرد تحت آموزش روانکاوی توسط دو روانکاو دیگر و پس از گذراندن دوران «تحلیل و روانکاوی شخصی» است. به بخش توضیحات مراجعه بکنید. این بخشی از مقررات دست یابی به مقام روانکاو نزد سیستم و گروه لکان بود. البته مفهوم انتقال اینجا چندوجهی است. معنای دیگریش انتقال تجربه و دانش روانکاوی به دیگری است که از جهاتی بسختی یا غیرقابل انتقال است و در جمله ی بعدی به آن می پردازد. مترجم. ۱/ ( اینکه سوژه نام و معنای نهایی ندارد، زیرا هر بار فقط اسم دالی مثل «مرد بودن» او را نمایندگی می کند در برابر اسم دال دیگری چون «زن بودن». یعنی همیشه پای دیسکورس و تاویلی در میان است و پرفورمانسی. مترجم.

۱۲

منظور لکان، مقررات تابید فرد تحت آموزش روانکاوی توسط دو روانکاو دیگر و پس از گذراندن دوران «تحلیل و روانکاوی شخصی» است. به بخش توضیحات مراجعه بکنید. این بخشی از مقررات دست یابی به مقام روانکاو نزد سیستم و گروه لکان بود. البته مفهوم انتقال اینجا چندوجهی است. معنای دیگریش انتقال تجربه و دانش روانکاوی به دیگری است که در جمله ی بعدی به آن می پردازد. مترجم.

۱۳

( اینکه سوژه نام و معنای نهایی ندارد، زیرا هر بار فقط اسم دالی مثل «مرد بودن» او را نمایندگی می کند در برابر اسم دال دیگری چون «زن بودن». یعنی همیشه پای دیسکورس و تاویلی در میان است و پرفورمانسی. مترجم).

۱۴

اشاره ی لکان به طرح و نظریه نهایی و رادیکال خویش است که می گوید که «در پشت غیر یا دیگری بزرگ هیچ دیگری بزرگ دیگری وجود ندارد». اینکه هیچ اصل و معنای نهایی وجود ندارد. همه چیز رونوشتی از رونوشتی است. اینکه حتی در روانکاوی دیگر نمی توان از رخدادی در کودکی به عنوان علت اصلی یا «صحنه ی اصلی» تولید اختلال روانی سخن گفت، بلکه اختلال روانی پیش شرط بلوغ بشری است. بی آنکه این سخن لکان اهمیت جلوگیری از ضربات آسیب زا به کودکان را نفی نکند، فقط اختلالات را منحصر به آنها نمی کند. اینکه در نهایت ما با خودمان در یک مونولوگ دایمی قرار داریم و هر برداشت یا خاطره ی ما یک «تاویل مابعدی» است. مترجم)

۱۵

در واقع فروید باور داشت که افراد دچار انحراف جنسی نمی توانند روانکاوی بشوند، چون تن به «انتقال قلبی» نمی دهند که تکنیک محوری روانکاوی است. اما نسلهای بعدی روانکاوان چون کوهورت یا لکان به بیان نظرات جدیدی در این زمینه پرداختند. همانطور که برای فروید «سه شغل ناممکن» وجود دارد که لکان اینجا به یکی از آنها اشاره می کند: شغل تعلیم و تربیت، حکومت کردن و روانکاوی کردن. مترجم

۱۶

اینکه به قول لکان فرد مراجعه کننده خیال می کند که روانکاوی می داند معضل و حقیقتش چیست. چیزی که یک و هم ضروری برای شروع روانکاوی است. زیرا روانکاوی یا روان درمانگر قوی فقط می تواند با «کنار رفتن»، با عبور از نقش دانای کل یا منجی، محیط و شرایطی برای فرد تحت روان درمانی یا روانکاوی را ایجاد کند، تا او از طریق این صحنه و چالش دو نفره و بر اساس «انتقال قلبی» سرانجام حقیقتش را بیابد و همزمان بیافریند، با تمنامندیش روبرو بشود و قادر به تاویلهای و راههای نو بشود و از دور باطل عبور نکند. زیرا تمنامندی همان تاویل افرینی است. مترجم

۱۷

منظور انتقاد لکان از مکاتب روانکاوی است که فقط می خواهند سیمپتوم یا عارضه ایی مثل ترس از آسانسور را حل بکنند، بی آنکه به معضل و ساختار روانی بنیادینش بپردازد که مربوط به رابطه ی فرد با دیگری و غیر است و یا ناشی از گرفتاری در یک فانتسم است، مثل گرفتاری در رابطه ی «اضطراب امیز با دیگری و غیر» و اینکه این دیگری مثل مادر درونی خیلی به فرد دچار فوبی نزدیک شده است، به او امکان استقلال و یافتن تمنای فردیش را نمی دهد. همانطور که ترس مذهبی به این خاطر است که خدا بیش از حد به مومن نزدیک شده است و به همه جای زندگی او سرک می کشد. خدایی هیز و جبار شده است. اینکه فرد روانکاوی بجای پرداختن به این معضل محوری بخواهد ترس از آسانسور را مثل شیوه های رفتار درمانی حل بکند و یا بجایش فقط می خواهد با عارضه ی عدم اعتماد فرد به خود برخورد بکند و آن را حل بکند. در حالیکه صحنه ی اصلی نمایش جای دیگری است. اینکه نمی توان تحول یافت، بی آنکه نگاهت به دیگری و غیر نیز تغییر بکند. نزد لکان در حالت فوبی فرد با مادر خواهان یگانگی درگیر است و نه مثل فروید با پدر. به نقد لکان بر «هانس کوچک» و بر نوشتار فروید مراجعه بکنید. مترجم.

۱۸

( منظور لکان احتمالاً از جمله اشاره به این جمله ی معروفش است که «هر زنی عارضه ی مردی است». اینکه مردان در نوع نگاهشان به زن انضمامی و واقعی به او به عنوان استعاره ی عشق یا علامت فتنه و غیره می نگرند و اینگونه در نهایت با عارضه و سیمپتوم خویش به سان عارف خراباتی یا مرد ناموسی روبرو می شوند. همانطور که بالعکس زن نیز در سیمپتوم یا تمتع بنیادین خویش در پی آن است که به نماد عشق و تمنایی تبدیل بشود که مردان می خواهند. اینکه در زن کانکرت یا واقعی «نمایشگری» فراوان است، همانطور که در مرد و یا مردان «شیادی» فراوان است و بدون شیدایی مردانه و نمایشگری زنانه بازی عشق و اروتیک و تمنامندی بشری و حالات و روایات مختلف تراژیک/کمدیش رخ نمی دهد یا خوب گر نمی گیرد و سوزان و اغواگر نمی شود. مترجم

۱۸

لکان متأخر به جای واژه ی سیمپتوم در واقع واژه ی «سیمپتوم» را بکار می برد که در تئوری او جایگاه مهمی می یابد. اکنون سیمپتوم یا عارضه دیگر فقط یک «اسم دال حذف شده» و حقیقتی حذف شده در متن زندگی فرد تحت درمان نیست که بایستی پذیرفته بشود و فرد از دور باطل عبور بکند و به تاویلی نو دست بیابد، بلکه سیمپتوم یا سیمپتوم «واژه ی یونانی به معنای «باهم افتادن» در واقع حکایت از تمتع و کامجویی خاص می کند که در عین حماقت همزمان اساس آزادی و تکینگی بشری است. حکایت از این می کند که هیچگاه نام و معنای نهایی بشر قابل بیان نیست. اینکه بقول ژیرک بایستی از یکسو حقیقت نهفته در عارضه ی افسردگی یا اعتیاد و فوبی را در خویش به شکل نمادین پذیرفت و از دور باطل عبور کرد و به قدرت عاشقی یا سبکیالی نو دست یافت و همزمان از یاد نبرد که بخشی از عارضه مثل یک «تیک عصبی» مرتب باز می گردد، غیر قابل تعریف و نمادین سازی است و تو باید او را چون یک دوست قدیمی گاهی ببینی و با او همراهی بکنی. بی آنکه بخواهی او را تاویل و تفسیر بکنی. اینکه عارضه ات را چون خودت دوست بداری. چون اسم کتابی از ژیرک. لکان متأخر با تئوری سیمپتوم هرچه بیشتر نظراتش رادیکال می شوند و دوا بر سه گانه ی برومه ایی او مثل تصویر دوم به چهار دایره تبدیل می شوند و دایره ی چهارم و میانی همان سیمپتوم هست. یا انیکه فیگور جیمز جویس به سان یک سیمپتوم مثبت یا به سان تبلور سیمپتوم مهم می شود. بزودی با ترجمه ی سخنرانیهای لکان در مورد جویس این

موضوع را بیشتر توضیح می‌دهم. عکس اول از ترجمه‌ی آلمانی گرفته شده است و در واقع شمن‌هایی را در حال شفادادن بیمار نشان می‌دهد و به بحث لکان و امکان شفایافتن از مسیر روانکاوی می‌خورد.

/۹

چون هر کسی می‌خواهد به اوج رابطه‌ی کامجویانه و خاص خودش با هستی و دیگری دست یابد که از کودکی و توسط نام خاصش، توسط جایگاهش در دیسکورس خانواده و فرهنگش در او شکل گرفته است، هرکسی می‌خواهد به این خانه و قدرت و ارتباط قوی و شاد با جهان برسد یا بازگردد. خانه‌ایی که همیشه یک ناخانه‌ی ملتهب و چندنحوی و بخشا در ایهام است. این تمنا و فانتسم بنیادین نهفته در هر جستجوی بهبود یا روان‌درمانی و یا در هر جستجوی بهشت گمشده‌ی فردی یا جمعی است. مترجم.

لینک ترجمه‌ی آلمانی متن توسط رولف نمیتز لکان شناس معروف آلمانی

[https://lacan-entziffern.de/uebersetzungen-lacan/jacques-lacan-schlusswort-zum-kongress-die-uebermittlung-uebersetzt-und-mit-anmerkungen-versehen-von-rolf-nemitz/?fbclid=IwAR3\\_WrTzYD7j98TFZFV3RsQ55Eo7DcezMwanaz0VqgP\\_vkLVgJ3oM\\_-FAyQ](https://lacan-entziffern.de/uebersetzungen-lacan/jacques-lacan-schlusswort-zum-kongress-die-uebermittlung-uebersetzt-und-mit-anmerkungen-versehen-von-rolf-nemitz/?fbclid=IwAR3_WrTzYD7j98TFZFV3RsQ55Eo7DcezMwanaz0VqgP_vkLVgJ3oM_-FAyQ)

توضیحات تکمیلی در ترجمه‌ی آلمانی از رولف نمیتز و در صفحه‌اش:

۱/ اتحادیه جهانی روانکاوان که بعدها در اغلب کشورها به نام انجمن جهانی روانکاوان (ای پی آ) نامیده شد، در سال ۱۹۱۰ توسط زیگموند فروید و ساندور فرنچی تاسیس شد و تا امروز وجود دارد.

منظور از «کمپته» در واقع نام گروه و جمعی مخفیانه است که در سال ۱۹۱۲ بر اساس پیشنهاد و تلاش ارنست جونز از طرف شش تن از افرادی تاسیس شد که از فروید این وظیفه را به عهده گرفتند که آموزش روانکاوی را از انشعابات حفظ و محافظت بکنند. این افراد گروه اولیه کارل ابراهم، ماکس ایتینگتون، ساندور فرنچی، ارنست جونز، اتو رانک و هانس ساکز بودند. کمپته تا سال ۱۹۲۷ وجود داشت. ( نکته‌ی طنز آمیز اما این است که از همین گروه برخی چون اتو رانک و بقیه جزو انشعابات بعدی تفکر فروید شدند. زیرا هر تفکری بایستی انشعاباتی بوجود بیاورد و منظرهایی متفاوت. زیرا همه چیز می‌خواهد از نونوشته بشود. همانطور که لکان می‌گوید. مترجم)

۲/ استوارت اشناپدرمن، متولد ۱۹۴۳ و آمریکایی. او ۱۹۷۳ به پاریس آمد و نزد لکان یک دوره‌ی جلسات معالجه‌ی روانکاوی گذراند. لکان به سخنرانی اشناپدرمن در کنگره‌ی «انتقال قلبی» اشاره می‌کند.

۳/ طنزی از لکان که در واقع می‌گوید چیزی که ابرّه‌ی کوچک یا باغ پیوند می‌زند، چیزی بدست می‌آورد/ التئش شق می‌شود.

۴/ کارل پوپر خالق یک «تئوری علمی» بود که بر اساس آن مکاتبی مثل روانکاوی فروید غیر علمی هستند، زیرا نمی‌توان آنها را مورد آزمایش قرار داد یا رد کرد. اینکه آنها برای همه چیز نظر دارند. از مکاتب دیگر غیر علمی برای کارل پوپر می‌توان از مارکسیسم نام برد و یا از روانشناسی فردی آلفرد آدلر.

۵/ اصل «رابطه‌ی جنسی امری محال است» ابتدا توسط لکان در سمینار شش او فرمول بندی شد. ( بعدها حتی به این تغییرش داد که «آنچه ممکن است عدم رابطه‌ی جنسی است». اینکه رابطه‌ی جنسی رابطه‌ی جنسیتی و چالش فالوس داشتن و فالوس بودن، چالش و اغوای قدرت مردانه و عشق زنانه است. مترجم ایرانی)

۶/ برای مقایسه لکان. پیشنهاد برای نهم اکتبر ۱۹۶۷ در مورد روانکاوی یا سایکوانالوتیکر در اکول. ترجمه شده توسط اولریکه اوده. واژه‌ی پاسه ( گذار) در این پیشنهاد و در متن در واقع متدی است که توسط آن یک عضو ساده از انجمن لکانی در پاریس قادر به گرفتن مقام و نام «روانکاو» رسمی می‌شود. در این مورد فرد متقاضی برای دو روانکاو دیگر از «انالیز شخصی» خویش توضیح و خبر می‌دهد. دو نفری که این شهادت یا تقاضا را به یک هیئت ژوری ارجاع می‌دهند. هیئت ژوری آنگاه در مورد درخواست تصمیم

می‌گیرد. فرد متقاضی به عنوان «پاسانت» یا رهرو نامیده می‌شود. دو نفر روانکاو واسطه‌ی رهرو و هیئت ژوری به عنوان «راهبرنده» یا قایقران نامیده می‌شوند.  
۷/ لکان اینجا احتمالاً به سخنان پایانی کنگره‌ی انجمن لکانی بنام «تجربه‌ی گذار» از هفت تا هشت ژانویه ۱۹۷۸ اشاره می‌کند که البته در شهر لیل صورت نگرفت، بلکه در دیویل بود.

۸/ املائی که لکان اینجا به آن اشاره می‌کند، احتمالاً سمبل ذیل است

$S(A)$

که به معنای این است که سوژه تبلور کمبود در دیگری بزرگ و غیر است. اینک اسم دالی غاسب است که بتواند حضور حقیقت را تضمین بکند. ( یا همانطور که در متن در حاشیه توضیح دادم برای لکان «هیچ دیگری در پشت دیگری حضور ندارد.» هیچ واقعیت نهایی یا حقیقت نهایی یا اصلی وجود ندارد. همه چیز تاویل است.

۹/ یک توضیح متناسب با «مونولوگ» نه در سمینارها یافتیم و نه در نوشتارها یا اکریبت، ( البته به باور من منظور لکان دقیقاً همین است که چون دیگری نهایی وجود ندارد که جواب سوال ما را بدهد، جواب سوال «توجه می‌خواهی» را بدهد، از آنرو هر حرف زدن ما با دیگری بزرگ، با هستی و خدا در واقع یک «مونولوگ» است و نه یک دیالوگ. چون جوابی نمی‌آید، مگر جوابی که خودمان به عنوان بازتاب سوالمان دریافت می‌کنیم. زیرا گوینده‌ی سخن معنای پیام خویش را به شکل معکوس از گیرنده می‌گیرد. همانطور که لکان می‌گوید. مترجم ایرانی)

۱۰/ زیگموند فروید در نامه به کارل گوستاو یونگ می‌نویسد:  
« نه فقط اینکه شفا بیابند، بلکه اینکه یاد بگیرند و پول بدست بیاورند. اینها مفیدترین تصورات از اهداف آگاهانه و قابل استفاده هستند.

۱۱/ ترمینولوژی «سوژه‌ای که قلمداد می‌شود می‌داند»، ابتدا توسط لکان در سمینار ۹ (انتقال قلبی) مورد استفاده قرار گرفت. این اصطلاح لکانی نزد به سخن فروید است که از «انتظار باورمندانه‌ی» بیماران به عنوان پیش شرط بهبود و شفا بکار می‌برد.

۱۲/ یک ریشه‌ی مفهوم سوژه در واژه‌ی یونانی

hypokeimenon, „das Zugrundeliegende

به مفهوم « بر پایه‌ی آن قرار گرفته» است. واژه‌ی دیگر به معنای «زیربنا قرار دادن» است.

۱۳/ نگارش املائی لاتینی واژه‌ی سینتهوم توسط لکان در سمینار ۲۳ « سینتهوم» بکار می‌رود، در سالهای ۱۹۷۵/۷۶، این شیوه نگارش به او اجازه بازی کردن با مفاهیم هم لحنی چون سنت توم یا توماس مقدس و سنت هوم یا مرد مقدس را می‌دهد.

۱۴/ واژه‌ی سیمپتوم به ریشه‌ی یونانی سین یا «باهم و پتامایا» (افتادن، سقوط) باز میگردد، در سیمپتوم، در عارضه چیزی با هم می‌افتد.

۱۵/ لکان احتمالاً اینجا به این تز خودش استناد می‌کند که در سمینار ۲۲ ۱۹۷۴/۱۹۷۵ مطرح کرده بود. اینکه «هر زنی یا یک زن یک سیمپتوم مردی است.

Eine Frau ist ein Symptom des Mannes